

تأسیس حکومت عادل شاهیان در دکن و سیاست‌های مذهبی یوسف عادل شاه

محمود صادقی علوی^۱

چکیده:

یوسف عادل‌شاه از شاهزاده‌های عثمانی بود که قرار بود به همراه گروه دیگری از شاهزاده‌ها در زمان حکومت سلطان محمد به قتل برسد ولی با زیرکی مادرش توانست فرار کرده و به کمک تاجری به ایران بپاید. او پس از چند سال اقامت در ایران به هند رفت و به کمک خواجه محمود گاوآن که یک ایرانی بود به دستگاه حکومت بهمنیان وارد شد و در آنجا مدارج ترقی را پشت سر گذاشت.

پس از مرگ محمود گاوآن و به دنبال آن، تضعیف حکومت بهمنیان، یوسف در بیجاپور حکومت عادل‌شاهیان را پایه‌گذاری کرد. او اولین کسی بود که مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی حکومت خود اعلام کرد.

عادل‌شاه پس از اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی حکومتش، بر خلاف شاه اسماعیل صفوی، سیاست‌های مسالمت‌آمیزی در مقابل اهل سنت به کار گرفت. او هرگز بر اهل سنت سخت‌گیری نکرد و اجازه داد افراد به مذهب سابق خود باقی بمانند. وی همچنین اجازه داد در مناطق سنی‌نشین اذان و خطبه به شیوه اهل سنت گفته شود. علاوه بر این، یوسف عادل‌شاه بدگویی به خلفا را نیز ممنوع کرد و کسانی که این کار را انجام می‌دادند مجازات کرد. در پیش گرفتن چنین سیاست‌هایی بود که باعث شد شیعه و اهل سنت به خوبی در کنار یکدیگر زندگی کنند.

کلیدواژه‌ها: یوسف عادل‌شاه، دکن، تاریخ، تشیع، عادل‌شاهیان.

نسب یوسف عادل شاه

مورخان یوسف عادل‌شاه را به سلاطین عثمانی منتسب دانسته‌اند. بر اساس گزارش این مورخان در سال ۸۵۳ ق سلطان مراد، پدر یوسف درگذشت و پسر بزرگ او محمد به تخت حکومت نشست. سلطان

۱ - دانشجوی دکترای تاریخ اسلام - دانشگاه تهران.

محمد برادر کوچک‌تری به نام یوسف داشت که تا حدودی اخلاق و رفتار او مورد توجه برخی از بزرگان حکومت نیز بود. سلطان محمد به توصیه بزرگان دربار و بر اساس سنت ترکی بر آن شد تا جز ولیعهد، دیگر شاهزادگان را بکشد. از این رو گروهی را برای به قتل رساندن یوسف به نزد مادر او فرستاد تا موضوع را به وی بگویند. (مندوشاه، ۱۳۰۱ ق، ج ۲، ص ۲؛ هاشم‌خان، ۱۹۲۵، ج ۳، ص ۲۶۷؛ اطهر رضوی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۴۱۵). مادر یوسف از آنها یک شب مهلت خواست و گفت فردا خودم کشته او را تحویل شما می‌دهم. در آن شب وی غلامی شبیه یوسف از تاجری به نام عمادالدین گرجستانی، اهل ساوه، خرید و او را مسموم کرد به طوری که چهره او سیاه شد و قابل تشخیص نبود. او جنازه غلام را به درباریان داد و آنها نیز جسد او را به رسم شاهزاده‌ها تشییع کرده و به جای یوسف به خاک سپردند. مادر یوسف هم‌چنین فرزند خود را با مبلغی پول به تاجر ساوهای سپرد تا او را شبانه از آن‌جا ببرد. (مندوشاه، پیشین؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۶۸؛ قاضی سید نورالله، تاریخ علی عادل‌شاه، ۱۹۹۱م، ص ۴).

خواجه عمادالدین این مسئولیت را پذیرفت و شبانه از آن‌جا به سوی ایران حرکت کرد. او وقتی به ساوه رسید یوسف را که هشت ساله بود به همراه فرزندان خود به مکتب فرستاد و او در آن‌جا تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت. مادر یوسف نیز برخی مواقع افرادی را به همراه مبلغی پول برای مخارج یوسف و آگاهی از سلامت او به ساوه می‌فرستاد. (مندوشاه، پیشین، ص ۴؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۶۹). یوسف هم‌چون دیگر فرزندان خواجه عمادالدین در ساوه روزگار می‌گذرانید تا آن‌که در سن شانزده سالگی با یکی از نزدیکان حاکم ساوه درگیری پیدا کرد و به خاطر آن مجبور شد از ساوه فرار کرده و مدتی در شهرهای قم، کاشان، اصفهان و شیراز زندگی کند. (مندوشاه، پیشین؛ هاشم‌خان، پیشین). پس از مرگ حاکم ساوه، از یوسف خواسته شد تا به آن‌جا بازگردد، ولی وی بر اساس خوابی که دیده بود و در آن نوید آینده‌ای روشن در هندوستان به وی داده شده بود، مایل بود به هندوستان برود.

یوسف عادل‌شاه در دستگاه حکومت بهمینان

یوسف در سال ۸۶۴ ق به همراه عمادالدین تاجر به هند رفت و پس از مدتی به احمد آباد بیدر وارد شد. در این ایام خواجه محمد گاوان که تازه به مقام وزارت رسیده بود به درخواست خواجه عمادالدین یوسف را در سلک غلامان ترک دربار وارد کرد. (مندوشاه، پیشین، ص ۲؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۰-۲۷۱؛ مقیم مروی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۷؛ نیاوندی، ۱۹۲۵م، ج ۲، ۴۰۶).

خواجه عمادالدین محمود گیلانی مشهور به محمود گاوان، ملک‌التجار و خواجه جهان از بزرگزاده های گیلانی بود که اجداد او در گیلان، وزیران سلاطین این منطقه بودند و خانواده وی از خانواده های اشرافی گیلان به شمار می‌رفت که برخی از آنها دارای مشاغل و مناصب مهم حکومتی در گیلان بودند. (مندوشاه، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۸). خواجه عمادالدین با شغل تجارت، بسیاری از بلاد عراق و خراسان را دید و با عده زیادی از علما و مشایخ عصر هم‌نشینی داشت. (گاوان، ۱۳۸۱ش، ص ۱۳؛ مندوشاه، پیشین، ص ۳۵۲). او در ادامه همین تجارت به دکن آمده مورد توجه سلاطین بهمینی قرار گرفت. در سال ۸۵۶ق

و در زمان حکومت احمد شاه دوم بهمنی (۸۳۷-۸۶۱ق) به دربار بهمنیان راه یافت. (مندروشا، پیشین، ص ۳۵۸، طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۸۹). در زمان حکومت همایون شاه بهمنی خواجه هم‌چنان در دستگاه حکومت بهمنیان رشد کرد. در این دوره به سبب خدماتی که داشت از شاه لقب ملک‌التجار گرفت که از القاب مهم حکومت بهمنیان بود و به حکومت بیجاپور (مندروشا، پیشین؛ طباطبا، پیشین) منصوب شد. (گاوان، پیشین، ص ۱۱۴، طباطبا، پیشین، ص ۹۲؛ هاشم‌خان، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۲؛ وثوقی، شماره ۵۱ و ۵۲، دی و بهمن ۱۳۸۰، ص ۶).

خواجه عمادالدین مدارج ترقی را در دربار بهمنیان طی می‌کرد تا این که همایون شاه بهمنی در اواخر عمر خود خواجه را به وزارت برگزید (گاوان، پیشین؛ هاشم‌خان، پیشین، طریحی، ۱۴۲۷ق، ص ۶۱). اوج قدرت محمود گاوان در دربار بهمنیان در زمان حکومت محمد شاه سوم بود. او در این دوره با به‌کارگیری وسیع ایرانیان در دستگاه حکومت به اداره قلمرو بهمنیان می‌پرداخت.

یوسف نیز از جمله افرادی بود که به کمک خواجه محمود گاوان به دربار بهمنی وارد شد و در آن‌جا رشد یافت و به مقامات بالا رسید. او در ابتدا به منصب میرآخور منصوب شد. (مندروشا، پیشین، ج ۲، ص ۴؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۱؛ اطهر رضی، پیشین، ص ۴۱۵، devare, p68) پیشرفت او در دربار بهمنی به حدی بود که پس از چندی محمود گاوان یوسف را پسر خوانده خود معرفی کرد. (devare, p67; Hollister, john norman, the shia of india, London 1953, p 110.

یوسف پس از میرآخوری به جرگه افراد نظام‌الملک ترک که از امرای بزرگ بهمنی بود پیوست. پس از مرگ نظام‌الملک یوسف در فتوحات از خود شجاعت‌های فراوان نشان داد و به منصب هزاری که از مناصب بالایی نظامی بود دست یافت. (مندروشا، پیشین؛ devare, p68) او در این دوره به عنوان فرماندهای نظامی در فتوحات نقاط مختلف، در لشکر بهمنیان حضوری فعال داشت. (طباطبا، پیشین، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ طریحی، پیشین، ص ۶۰). در سال ۸۷۹ق سلطان محمد، عادل خان را مأمور فتح منطقه ویراگر، که در تصرف جنگ‌رای بود، کرد. معادن الماس این منطقه یکی از مهم‌ترین دلایل توجه سلطان محمد به این منطقه بود. جنگ‌رای که توان مقاومت در برابر لشکر عادل خان را نداشت تسلیم شد و این منطقه به تصرف عادل خان درآمد. این فتح باعث کسب اعتبار فراوان برای عادل خان در دربار بهمنیان شد. (مندروشا، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲؛ طباطبا، پیشین).

تأسیس حکومت عادل‌شاهیان

در سیستم اداری حکومت بهمنیان هر ایالت، فرمانداری داشت که مالیات‌ها را جمع‌آوری می‌کرد. این فرماندار می‌بایست در عوض اداره ایالت خود، همیشه تعداد معینی سرباز برای شاه آماده می‌کرد. افزون بر این، او حق داشت کسانی را برای تصدی مقامات نظامی و غیرنظامی منصوب کند. این امر سبب می‌شد فرمانداران، ایالات تحت امر خود را قلمرو شخصی خویش بدانند. جنگ‌های پیوسته حکومت بهمنی نیاز

دائم به سربازان تازه داشت؛ امری که سبب می‌شد سلطان به ارسال نیرو توسط ایالات بسنده کرده و کمتر در امور آنها دخالت کند. (تاہار، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۴۳۸).

این سیستم اداری باعث شد تا پس از مرگ خواجه محمود گاوآن و به دنبال آن مرگ سلطان محمد شاه سوم بهمنی (حک ۸۶۷-۸۸۷ق) و ایجاد هرج و مرج و نابسامانی در حکومت بهمنیان و سیر نزول بی‌وقفه قدرت آنها، زمینه استقلال حکام تابع در ایالات را فراهم کند. یوسف نیز که خود از امرای آفاقی^۱ دربار بهمنی بود گروهی از امرای ترک را با وعده مقام و منصب با خود همراه کرد و - به اختلاف - در بین سال‌های ۸۹۵ق تا ۸۹۷ق در بیجاپور، علم استقلال برافراشت و به نام خود خطبه خواند. (هندشاه، پیشین، ج ۲، ص ۴؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۱؛ قاضی نورالله، پیشین، ص ۴؛ سبحان رای بهنداری، ۱۹۶۱م، ص ۴۳۰؛ طریحی، پیشین، ص ۶۴).

حکومت عادل‌شاهیان به عنوان یکی از حکومت‌های محلی و شیعه مذهب جای‌گزین حکومت بهمنیان توانست چندین سال در دکن فرمانروایی کند.

عادل‌شاه در ابتدای حکومتش به خاطر دینی که به عمادالدین تاجر داشت مبلغی پول برای بنای مسجد ساوه و بستگان خواجه عمادالدین فرستاد. (هندشاه، پیشین، ص ۶؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۲). پس از اعلام استقلال یوسف عادل‌شاه، به تحریک قاسم برید که زمام امور حکومت بهمنیان را در این زمان در اختیار داشت، تیمراج و بهادرخان گیلانی با او وارد جنگ شدند. در این جنگ‌ها یوسف به ویژه در سرکوب تیمراج با مشکلات بسیاری روبه‌رو شد. تیمراج در حمله‌ای که به قلمرو عادل‌شاه داشت توانست قسمت‌های زیادی از آن را تصرف و ویران کند. در نهایت، عادل‌شاه با استفاده از غفلت نیروهای تیمراج توانست او را شکست داده و مناطق تصرف شده توسط او را باز پس بگیرد. (هندشاه، پیشین، ص ۵؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۲-۲۷۵؛ اطهر رضوی، پیشین، ص ۴۱۶).

پوشش علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سیاست‌های مذهبی عادل‌شاه
 مایع علوم انسانی

عادل‌شاه پس از سرکوب این حرکت‌ها در سال ۹۰۸ ق در مورد نذری که در باب رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع کرده بود با امرای خود به مشورت پرداخت. گروهی از آنها که متمایل به این مذهب

۱ - از همان سال‌های اولیه شکل‌گیری پادشاهی بهمنیان ارتش آنها از دسته‌های مختلفی تشکیل می‌شد که پیوسته با یکدیگر رقابت داشتند. یکی از این دسته‌ها، بیشتر شیعه و از ایرانی‌ها و نیز ترک‌ها و مغولان آسیای مرکزی بودند، دسته دیگر سنی بودند و مسلمانان جنوب هند و مزدوران حبشی را شامل می‌شدند. در آن دوران گروه اول را غریبه‌ها، آفاقی‌ها یا خارجی‌ها و گروه دوم را دکنی‌ها می‌نامیدند؛ برای تفصیل بیشتر ر.ک: معصومی، ۱۳۸۳ش، ص ۶۸-۷۴.

بودند با او موافقت کردند و گروهی که اهل سنت بودند گفتند: سلطان بهمنی و بیشتر امرای او اهل سنت هستند و شایسته نیست در این زمان که پایه‌های حکومت چندان ثباتی ندارد، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی اعلام کنند، زیرا این امر مخالفت سلطان بهمنی و امرای قدرت‌مند او را به دنبال خواهد داشت. در همین ایام خبر رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع در ایران توسط شاه اسماعیل به گوش رسید و عادل‌شاه را در تصمیم خود مصمم‌تر کرد. یوسف عادل‌شاه در ذی‌الحجه سال ۹۰۸ ق در مسجد جامع بیجاپور مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی حکومت خود اعلام کرد و او نخستین کسی بود که در هندوستان به نام ائمه عشر خطبه می‌خواند. (مندروشا، پیشین، ص ۱۱؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۵-۲۷۷؛ میرابوالقاسم رضی‌الدین بن نورالدین، ۱۳۰۹ ق، ج ۱، ص ۴۳-۴۴؛ اطهر رضوی، پیشین، ص ۱۸؛ پارسادوست، ۱۳۷۵ ش، ص ۶۵۷).

عادل‌شاه در ترویج مذهب شیعه سیاست خاصی به کار برد. او در کنار رسمیت بخشیدن به این مذهب، بدگویی به خلفا را نیز ممنوع کرد و به این صورت شیعیان و اهل سنت به خوبی در کنار یک‌دیگر زندگی می‌کردند. عادل‌شاه در ادامه این سیاست خود گروهی را نیز به دلیل طعن بر مذهب اهل سنت مجازات کرد و جاسوسانی نیز برای گزارش این‌گونه اخبار منصوب کرد. (هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۸). وی همچنین اهل سنت را مجبور به ترک مذهب خود نکرد و اجازه داد هر کسی به مذهب خود باقی بماند و در مناطقی که امرای اهل سنت حکومت می‌کردند اجازه داد تا اذان به شیوه اهل سنت گفته شود. (مندروشا، پیشین؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۵-۲۷۷؛ میرابوالقاسم رضی‌الدین بن نورالدین، پیشین، ص ۱۴۵؛ Hollister, P 113).

رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع باعث شد برخی از علما و فضایی اهل سنت رنجیده‌خاطر شده و در مسجد نماز نخوانند. سلطان آنها را طلبیده و از آنها دلجویی کرد. او به پیروان ابوحنیفه و امام شافعی اقطاع جداگانه داد و گفت به اقطاع خود بروند و در آن محلات و قصبه‌ها خطبه و نماز به دستور مذهب خود بخوانند و هرگاه مشکلی رخ داد به نزد سلطان بیایند. عادل‌شاه همچنین دستور داد در شهر منادی ندا دهد که هیچ کسی نسبت به اصحاب کبار و مذاهب اربعه حرف لغو نگوید. او این دستور را به صورت نامه‌ای برای حکام دیگر ولایات هم نوشت. (هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۷). به رغم در پیش گرفتن این سیاست‌های تساهل‌آمیز در برابر اهل سنت، باز برخی امرای اهل سنت مثل دلاورخان حبشی، عین‌الملک و محمد خان سیستانی با عادل‌شاه مخالفت کردند. (مندروشا، پیشین؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۷۸).

امیر برید و نظام‌الملک بحری که حامی مذهب اهل سنت بودند با سلطان محمود شاه بهمنی عازم جنگ با عادل‌شاه شدند. اگرچه عادل‌شاه پیش از این استقلال خود را اعلام کرده بود اما هنوز قدرت چندانی نداشت و سلطان بهمنی قلمرو او را جزئی از قلمرو خود می‌دانست و امیر برید نیز که زمام امور حکومت بهمنیان را در این دوره در اختیار داشت در پی آن بود تا با این بهانه قلمرو عادل‌شاه را ضمیمه قلمرو خود کرده و بر قدرت خویش بیفزاید.

فعالیت‌های امرای مخالف عادل‌شاه نیز در شروع این جنگ بی‌تأثیر نبود. سلطان قلی و برخی از حکام تابع دیگر در سال ۹۱۱ ق به جنگ علیه یوسف عادل‌شاه (۸۹۵-۹۱۶ق) حاکم بیجاپور (پایتخت حکومت عادل‌شاهیان (۸۹۵-۱۰۹۷ق) فراخوانده شدند، به این بهانه که او برخلاف حکام بهمنی خطبه را به نام مذهب شیعه کرده و به جای اسم خلفا، اسم ائمه اطهار را در خطبه وارد کرده بود.

عادل‌شاه که توان مقابله با مهاجمان را نداشت نزد عمادالملک رفت. سلطان قلی با سپاه خود عازم جنگ شد، اما او و حاکم احمدنگر (Ahmadnagar) (پایتخت حکومت نظام‌شاهیان (۸۹۵-۱۰۴۶ق) در غرب دکن مرکزی) در میانه راه از عمادالملک (۸۹۰-۹۳۹ق) حاکم برار (Berar) (پایتخت حکومت عمادشاهیان (۸۹۶-۹۸۲ق) در شمال دکن مرکزی) نامه‌ای دریافت کردند که آنان را از جنگ علیه عادل‌شاهیان و قتل و خون‌ریزی مسلمانان برحذر می‌داشت و به علاوه از ضعف مفرط حکومت بهمنیان و تسلط بیش از حد امیر برید بر سلطان محمود بهمنی خبر می‌داد که با جنگ علیه عادل‌شاه می‌خواست نفوذ و قدرت بیشتری در دستگاه حکومت بهمنی پیدا کند، از این رو آن دو از ادامه عملیات خودداری کردند. هم‌چنین با تدبیر عمادالملک برای مدتی در بیجاپور دوباره خطبه به نام خلفا خوانده شد. با خوانده شدن خطبه به مذهب اهل سنت و انصراف حکام تابع (نظام‌شاه و سلطان قلی)، این جنگ هرگز وقوع نیافت و حکومت بهمنی، به خصوص امیر برید که محرک اصلی این جنگ بود به ناچار با عادل‌شاه صلح کرد. عادل‌شاه نیز دوباره به بیجاپور بازگشت و پس از مدتی بار دیگر به نام ائمه اثنی‌عشری خطبه خواند. (ناشناس، نسخه خطی شماره ۳۸۸۵؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۱۲۸ و ۲۷۸؛ هندوشاه، پیشین، ص ۱۲).

می‌توان تصور کرد که سلطان قلی به دلیل اعتقاد به مذهب شیعه در باطن به شرکت در این جنگ مایل نبوده است. با این حال باید ملاحظات سیاسی در اقدامات سلطان قلی مؤثرتر بوده باشد. او با اطلاع از ضعف و نابسامانی اوضاع دربار بهمنی مصلحت نمی‌دانست که نیرو و منابع خود را در جنگی بدون هدف به خطر بیندازد. سلطان قلی نیز چندی پس از یوسف عادل‌شاه، یعنی در سال ۹۱۸ ق، در گلکنده (Golkonda) اولین پایتخت حکومت قطب‌شاهیان) اعلام استقلال کرد و حکومت شیعی قطب‌شاهیان را بنیان‌گذاری نمود.

عادل‌شاه پس از تثبیت امور داخلی حکومتش سید احمد هروی را با تحفه‌ها و هدایا و پیام تبریک و نامه‌ای مبنی بر رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد. (هندوشاه، پیشین؛ اطهر رضوی، پیشین، ص ۴۲۰؛ پارسادوست، پیشین، ص ۶۵۷؛ devare, p 69).

مقایسه سیاست‌های مذهبی عادل‌شاه و شاه اسماعیل صفوی

اگرچه عادل‌شاه در رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع تا حدی متأثر از اقدام شاه اسماعیل در ایران بود، اما سیاست‌ها و عملکرد او در رسمیت بخشیدن به این مذهب با آنچه شاه اسماعیل در ایران انجام می‌داد تفاوت‌های فراوانی داشت.

شاه اسماعیل صفوی و یوسف عادل‌شاه این مذهب را در قلمرو خود رسمی کردند اما شیوه برخورد آنها با پیروان دیگر مذاهب اسلامی به طور کلی متفاوت بوده است. شاه اسماعیل به شدت با پیروان دیگر مذاهب برخورد می‌کرد. او حتی در بسیاری از موارد افراد سنی‌مذهب را که دارای مسئولیت‌های سیاسی بودند مجبور به ترک مذهب یا ترک منصب کرد. اما در حکومت یوسف عادل‌شاه چنین نبود، به طوری که حتی بسیاری از صاحب‌منصبان، اهل سنت یا حتی هندو مذهب بودند. در حکومت عادل‌شاهیان شیعیان و اهل سنت ذیل تقسیم‌بندی آفاقی و دکنی در تصاحب قدرت با یک‌دیگر رقابت می‌کردند و مسئله مذهب در درجه دوم یا سوم اهمیت قرار داشت. شاید علت این امر شرایط خاص مذهبی دکن و وجود فرقه‌های مختلف مذهبی در آن‌جا بوده باشد. همچنین محلی بودن حکومت عادل‌شاهیان و رواج گسترده مذهب تسنن در دکن مانع از آن می‌شد که یوسف عادل‌شاه همچون صفویان در کنار ترویج مذهب تشیع به شدت با پیروان مذهب اهل سنت برخورد کند.

شاه اسماعیل پس از آن‌که آخرین امیر آق‌قویونلو را شکست داد، در سال ۹۰۷ق در مسجد جمعه تبریز تشکیل دولت صفوی و رسمی شدن مذهب اثنی‌عشری را اعلام کرد. (روملو، ۱۳۵۷ش، ص ۸۶) عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹ش، ص ۶۰؛ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳ش، ص ۶۴). اگرچه در این باره مخالفت‌هایی با او شد و به او گفتند که چون بیشتر مردم پیرو مذهب اهل سنت هستند، اعلام رسمیت مذهب تشیع با مخالفت آنها روبرو خواهد شد، اما شاه اسماعیل با استناد به خوابی که به گفته خودش دیده بود در به رسمیت بخشیدن به این مذهب بسیار مصر بود. او همچنین با استناد به همین خواب، در روزی که می‌خواست مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی اعلام کند، دستور داد تا قزلباش‌ها با شمشیر در بین مردم بایستند تا هنگام اعلام این خبر کسی جرأت مخالفت با آن را نداشته باشد، و هر کس مخالفت کرد به شدت مجازات شود. (روملو، پیشین؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، پیشین، عالم‌آرای صفوی، پیشین).

این اجبار در پذیرش مذهب شیعه تنها مربوط به مردم عامی نبود بلکه به صورت ویژه سردمداران سیاسی را نیز دربر می‌گرفت. شاه اسماعیل پس از اعلام رسمیت مذهب تشیع به نقاط مختلف حکومت خود نامه نوشت و دستور داد تمام امرای حکومت از این فرمان اطاعت کنند و هر کس اطاعت کند در منصب خود باقی خواهد ماند و هر کس اطاعت نکند کشته خواهد شد. وقتی این نامه به ایالات رسید گروهی اطاعت کرده و گروهی نیز که در اعتقاد خود راسخ‌تر بودند فرار کردند. (روملو، پیشین؛ عالم‌آرای صفوی، پیشین). نمونه‌ای از این موارد را می‌توان در سلطان‌مراد دید که خاله شاه اسماعیل جهت شفاعت او نزد شاه آمده بود و شاه یکی از شروط بخشش و ابقای او در منصبش را تولی و تبری قرار داد. (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۱۰۳-۱۰۴).

در فتح نقاط مختلف نیز شاه اسماعیل یکی از شروط اصلی بخشش یا ابقای حاکمان سابق مناطق مفتوحه را تولی و تبری قرار می‌داد و در صورت عدم پذیرش این شرط به شدت با آنها می‌جنگید. برای نمونه، در فتح منطقه فیروزکوه، دو نفر به نام‌های حسین کیا و علی کیا که قلمه‌هایی در اختیار داشتند و

حاضر به پذیرش این شرط از سوی شاه اسماعیل نشدند، در جنگ کشته شدند. (پیشین، ص ۱۲۴-۱۲۵). در دوره صفوی هر تحول سیاسی تأثیری ژرف بر ساختار دینی می‌گذاشت، چون دودمان صفوی خاستگاهی دینی داشته و در عین حال داعیه دینی نیز در عرصه ساختار سیاسی مطرح می‌کرد. بنابراین در این دوران تحولات دینی و سیاسی مستقل از یک‌دیگر عمل نمی‌کرد. (صفت گل، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲۹).

شاهان صفوی در تغییر مذهب خود تنها به تأیید مذهب جدید و سعی در ترویج آن بسنده نکردند بلکه به هر صورتی که می‌توانستند، به مذهب سابق، یعنی مذهب اهل سنت، حمله نموده و سعی می‌کردند آن را از بین ببرند. این امر از همان روز اول رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع آغاز شد. شاه اسماعیل پس از اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، دستور داد همه مردم به اجبار تبری کرده و به سه خلیفه بد بگویند. (هالم آرای شاه اسماعیل، ص ۶۰؛ عالم آرای صفوی، پیشین). وی همچنین فرمان داد که در بازارها زبان به طعن خلفا بگشایند و هر کسی خلاف این امر عمل کند سر از تنش جدا کنند. (روملو، پیشین؛ خواندمیر، بی تا، ج ۴، ص ۴۴۲). هم‌چنین به گزارش خواندمیر، شاه اسماعیل دستور داد مساجد و محراب‌های اهل سنت را تغییر دهند و عبارات (حی علی خیرالمعمل و اشهد ان علیا ولی الله) را در اذان وارد کنند و هر کس به شیوه اهل سنت نماز بخواند سر از تنش جدا کنند و کسانی را که پیش از این شیعیان را آزار می‌رسانیده‌اند عقوبت کنند. (خواندمیر، ۱۳۷۰ش، ص ۶۵-۶۶). در بعد سیاسی نیز، چنان که پیشتر ذکر شد، یکی از شروط ابقای حاکمان پیشین مناطق مختلف را تولی و تبری قرار داده بودند. (هالم آرای شاه اسماعیل، ص ۶۴).

برقراری مذهب تشیع توسط صفویان در ایران باعث ناملایمات بسیاری نسبت به اهل سنت شد که تنها دامن گیر عوام و سیاسیون نبود بلکه شعله‌های آن دامن گیر علمای اهل سنت نیز شد، به طوری که تعدادی از آنها در رابطه با این تغییر مذهب در ایران جان خود را از دست دادند. اعدام قاضی میرحسین یزدی در سال ۹۰۹ق (پیشین، ص ۱۳۲)، قتل خطبای کازرون در همان سال و مرگ شیخ الاسلام خراسان در سال ۹۱۶ق نمونه‌هایی از کشتار اهل سنت در این دوره است (سیوری، ۱۳۸۰ش، ص ۷۹-۸۰). این اقدامات صفویان عکس‌المعمل‌هایی را در قلمرو همسایگان سنی مذهب ایران در پی داشت. از یک‌ها بسیاری از مردم را به جرم شیعه بودن در هرات و دیگر شهرهای خراسان با بی‌رحمی کشتند. (اسکندریک ترکمان، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۶۴-۶۵). عثمانی‌ها هم مانند ازبک‌ها صفویان را افرادی از دین برگشته می‌دانستند که طبق حکم اسلامی قتل آنان واجب بود. سلطان سلیمان برای حفظ اعتبار عنوان مذهبی خود در جهان اسلام و جلب رضایت علمای مذهب تسنن در عثمانی خود را ناگزیر به جنگ با شاه طهماسب و برانداختن دودمان صفویان و از بین بردن مذهب شیعه در ایران می‌دانست. (نوابی، ۱۳۳۸ش، ص ۲۷۵).

سیاست یوسف عادل شاه کاملاً عکس سیاست‌های شاه اسماعیل بود. چنان‌که پیشتر اشاره شد، عادل شاه به پیروان مذهب اهل سنت اجازه داد تا بر مذهب سابق خود باقی بمانند و اعمال شرعی را مطابق مذهب خود آن‌جام دهند. او هم‌چنین بدگویی صحابه را ممنوع کرد و برای کسانی که اقدام به

چنین فعالیت‌هایی می‌کردند مجازات‌هایی در نظر گرفت. به‌کارگیری چنین سیاست‌هایی باعث شد تا در قلمرو عادل‌شاه، شیعه و اهل سنت به‌خوبی در کنار یک‌دیگر زندگی کنند.

اگرچه انگیزه‌های یوسف عادل‌شاه در به‌کارگیری چنین سیاست‌هایی به درستی مشخص نیست، اما وی با این اقدامات نشان داد که شیعه و اهل سنت اگر بخواهند، می‌توانند بدون هیچ مشکلی در کنار یک‌دیگر زندگی کنند و هر کدام از آنها امور مذهبی را طبق فتوای علمای مذهب خود آن‌جام دهند.

در سال ۹۱۵ ق پرتغالی‌ها سواحل غربی قلمرو عادل‌شاه را تصرف کردند و یوسف عادل‌شاه سه ماه پس از اشغال این منطقه در حمله‌ای غافل‌گیرکننده آنها را شکست داد و این منطقه را دوباره فتح کرد. (مندروشه، پیشین، ص ۱۲-۱۳؛ هاشم‌خان، پیشین، ص ۲۸۰؛ اطهر رضوی، پیشین، ص ۴۲۱).

یوسف عادل‌شاه پس از حدود بیست سال حکومت، در سال ۹۱۶ ق در سن ۷۵ سالگی درگذشت. (مندروشه، پیشین، ص ۱۳؛ هاشم‌خان، پیشین). او در طول دوران حکومت خود حامی دانش و دانشمندان بود و آنها را از ایران، توران و عربستان به بیجاپور دعوت می‌کرد. (devare. P 69)

منابع و مآخذ

- ۱- اسکندربیک ترکمان، *عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ۲- اطهر رضوی، *عباس، شیعه در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
- ۳- پارسا دوست، *منوچهر، شاه اسماعیل اول*، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۵ش.
- ۴- تاپار، *رومیلا، تاریخ هند*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ادیان، قم، ۱۳۸۶ش.
- ۵- خواندمیر، *امیر محمود، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، ذیل تاریخ حبیب السیر، به کوشش محمد علی جراحی، گستره، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۶- خواندمیر، *غیاث‌الدین، حبیب السیر*، به کوشش جلال همایی، خیام، تهران، بی‌تا.
- ۷- روملو، *حسن بیگ، احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، بابک، تهران، ۱۳۵۷ش.
- ۸- سبحان رای بهنداری، *خلاصه التواریخ*، تصحیح ظفر حسن، دهلی، بی - ای، ۱۹۶۱م.
- ۹- سیوری، راجر، *دریاب صفویان*، ترجمه رمضان علی روح الهی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۱۰- صفت‌گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۱۱- طباطبای، سیدعلی عزیزالله، *برهان مآثر*، جامعه دهلی، دهلی، ۱۳۵۵ق.
- ۱۲- طریحی، محمد سعید، *المملکه البهنیه*، هلند، ۱۳۲۷ق.
- ۱۳- *عالم آرای شاه اسماعیل*، با مقدمه و تصحیح اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۹ش.
- ۱۴- *عالم آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۳ش.

۱۵- عمادالدین محمود گاوآن، *مناظر الانشاء*، تصحیح معصومه معدن کن، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۱ش.

۱۶- معصومی، محسن، *فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی دکن در دوره بهمنیان*، پایان نامه مقطع دکتری رشته فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.

۱۷- مقیم هروی، خواجه نظام الدین احمد بن محمد، *طبقات اکبری*، تصحیح و تنقیح بی دس. آئی. اس و محمد هدایت حسین، به اهتمام اشیا تک سوسیتهی بنگاله، بی جا، بی تا.

۱۸- میرابوالقاسم رضی الدین بن نورالدین، *حدیقه العالم*، به اهتمام سید عبد العلیف شیرازی، حیدرآباد دکن، ۱۳۰۹ق.

۱۹- ناشناس، *تاریخ سلطان محمد قطب شاه*، نسخه خطی شماره ۳۸۸۵، کتابخانه ملی ملک.

۲۰- نوایی، عبدالحسین، *شاه ظهاسب صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی*، ارغوان، تهران، ۱۳۶۸ش.

۲۱- نهایندی، عبدالباقی، *مآثر رحیمی*، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۲۵م.

۲۲- وثوقی، محمد باقر، *تاریخ ایران و هند در کتاب ریاض الانشاء*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۵۱ و ۵۲، دی و بهمن ۱۳۸۰ش.

۲۳- هاشم خان، محمد، *منتخب اللباب در احوال سلاطین ممالک دکن، هجرات و خاندیش*، تصحیح سر ولزلی هیگ، به اهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، ۱۹۲۵م.

۲۴- هندوشاه، محمد بن قاسم، *تاریخ فرشته*، چاپ سنگی، بی جا، ۱۳۰۱ق.

25- Devare.n,a short history of Persian literature at the bahmani,the adil shahi,the qutb shahi courts ,deccan,1991.

26- Hollister,john norman, the shia of india , London 1953.

۱۰۰